

نوگرایی و رویکرد حداکثری به دانش بلاغت چکیده

در کتب علوم بلاغی برای بلاغت در کلام، تعریفی ارائه شده است، که از گذشته تا به امروز همان تعریف در منابع بلاغی دست به دست شده و هیچگونه بازنگری را در آن مشاهده نمی‌کنیم. به نظر می‌رسد اندیشمندان حوزه بلاغت تمام تلاش خود را به این امر مصروف داشته‌اند که شاخصه‌های حداقلی بلاغت سخن را ترسیم کنند، و هر کلامی را که از دو ویژه‌گی برخوردار باشد کلام بلیغ بنامند. به همین سبب در تعریف دانش بلاغت گفته‌اند: «ارائه سخن بگونه فصیح و مطابق با مقتضای حال مخاطب را بلاغت گویند» و هر کلامی را که برخوردار از این دو ویژه‌گی باشد، کلام بلیغ نامیده‌اند. بر این اساس، هرگاه شرایط به گونه‌ای باشد که ما باید کلام خود را با توضیح کامل بیان کنیم و یا در موقعیتی هستیم که باید در ارائه سخن، ایجاز به خرج داده و مختصر و مفید ادا کنیم، و در این راه از کلمات فصیح استفاده کنیم، سخن ما برخوردار از وصف بلاغت است و ما می‌توانیم آن را کلام بلیغ بشماریم. اندیشمندان علوم بلاغی در ترسیم دانش بلاغت به همین اندازه اکتفا کرده و از ظرفیت بلاغت حداکثری غفلت شده است، و از سوی دیگر در تبیین شاخصه‌های بلاغت حداقلی نیز به همه جوانب توجه نشده است؛ لذا در صدیدیم تا در این نوشتار تصویر تازه‌ای از بلاغت را ارائه کنیم.

کلید واژه‌گان: بلاغت، فصاحت، مقتضای حال، علوم بلاغی.

مقدمه

نخستین کتابی که در زبان عربی، مستقلاً در بلاغت نوشته شده، کتاب «البدیع» عبدالله بن معتمر (متوفای 296 ق) است.

پس از آن تا قرن چهارم هجری قمری، یک سلسله کتب هم چون: «معانی القرآن» فرّاء (متوفای 207 ق) و مجاز القرآن ابو عبیده معمر بن مثنی (متوفای 213 ق) و «صحیفه» بشیر بن معتمر (متوفای 213 ق) و «البيان و التبیین» جاحظ (متوفای 255 ق) و «قواعد الشعر» احمد بن

یحیی (متوفای 291ق) و «الکامل» میرد (متوفای 285ق) و «النکت فی اعجاز القرآن» ابوالحسن علی بن عیسی الرّمّانی (متوفای 286ق) و «بیان اعجاز القرآن» خطّابی (متوفای 288ق) تالیف شد که در ضمن بحث از اعجاز قرآن به مباحث بلاغی نیز اشاره کرده اند.

قرن پنجم هجری، را می توان دوران شکوفایی علوم بلاغی دانست؛ زیرا در این قرن، عبدالقاهر جرجانی، با نوشتن دو کتاب «دلائل الاعجاز فی علم المعانی» و «اسرار البلاغه فی علم البیان» به پیشرفت و نموّ و شکوفا شدن این دانش کمک کرد.

در قرن ششم زمخشری (متوفای 538ق) به شکوفایی بیشتر علوم بلاغی کمک کرد و با نوشتن تفسیر کشاف، اعجاز قرآن را از راه بلاغت آن، ثابت کرد. تا اینکه در قرن هفتم، سکاکی (متوفای 626 ق)، در بخش سوم کتاب «مفتاح العلوم» در ترتیب و طبقه بندی علوم بلاغی، دقت خاصی مبذول داشت. به همین سبب خطیب قزوینی (متولد 739ق) از بخش سوم کتاب «مفتاح العلوم» سکاکی، تلخیصی تهیه کرد و آن را، «تلخیص المفتاح» نامید و چون آن تلخیص را، وافی به مقصود نیافت، کتاب الايضاح را در توضیح آن نگارش نمود.

کتاب تلخیص المفتاح مورد توجه علماء واقع شد و تفتازانی (متوفای 792ق) به شرح آن پرداخت، و دو شرح بر آن نوشت، یکی شرح مفصل و مبسوط که آن را «مطوّل» نامید و دیگری شرحی مختصر، که «مختصر المعانی» نامیده می شود.

تفتازانی، در این کتاب تنها به شرح تلخیص المفتاح خطیب قزوینی و کتاب مفتاح العلوم سکاکی، اکتفا نکرده بلکه به آراء پیشینیان علوم بلاغی و لغت دانان نیز اشاره کرده است. ایشان در ضمن تشریح مطالب به آراء عبدالقاهر جرجانی، زمخشری و فخر رازی هم توجه کرده است و چه بسا که آراء آنان را در برخی مسائل بلاغی بر سکاکی و خطیب قزوینی ترجیح داده است. (فتوحی، محمود (1386)، ص 37-9).

این رونویسی، شرح، تلخیص و حاشیه نویسی در قرون بعد نیز معمول بود و حتی در قرن چهاردهم هجری و عصر نهضت علمی جدید، باز هم کسانی پیدا شدند که با توجه به کتب بلاغی خطیب قزوینی، تألیفاتی در رشته بلاغت به وجود آورده و شیوه او را دنبال کردند، و هیچ حرکتی را در راستای نوآوری در این دانش آغاز نکردند.

به نظر می رسد برای تبیین بهتر دانش بلاغت و تصویر مناسب تر کارکرد علوم بلاغی با چند سؤال اساسی مواجه هستیم، که پاسخ به آن سؤالات می تواند به ما درک بهتری از بلاغت ارائه کند، و عرصه های تازه تری را به روی ما بگشاید.

نخست اینکه آیا کلام مطابق با مقتضای حال و تهی از فصاحت، نمی تواند از بلاغت برخوردار باشد؟

دوم اینکه آیا در ارسال پیام، تنها اقتضات مخاطب مورد توجه قرار می گیرد، و اقتضات ارسال کننده پیام و دیگران هیچ جایگاهی در ساخت کلام بلیغ ندارند؟

سوم اینکه آیا دانش بلاغت تنها در صدد تبیین اقتضات مخاطبان خاص است؟ و یا اینکه مخاطبان عام نیز مورد نظر دانش بلاغت هستند؟

چهارم اینکه آیا تنها مخاطبان گفتاری مورد نظر دانش بلاغت است، و یا اینکه مخاطبان نوشتاری نیز منظور هستند؟

سؤال پنجم این است که آیا علاوه بر فصاحت الفاظ و مطابقت آن با مقتضای حال، نیازمندیم که مجموعه الفاظ و واژه گان با موضوع سخن نیز هماهنگی داشته باشند؟ و به عبارتی توجه ما تنها به زیبایی های کلمات و جملات بسنده نکند و باید بافت کلام را نیز مورد توجه قرار دهیم. سؤال ششم این است که آیا ملاک و میزان در کاربرد کلمات، انتخاب واژه فصیح است و یا اینکه باید مناسب ترین و بهترین واژه از میان واژه گان فصیح را در هنگام ارائه سخن، برگزید.

سؤال هفتم: آیا محسنات لفظی و معنوی در بلاغت سخن تاثیر و نقش عارضی دارند و یا اینکه به میزان جاسازی آنها در کلام، به زیبایی سخن افزوده می شود.

آخرین سؤال این است که آیا در ارسال پیام های گفتاری باید به تاثیرات لحن و صوت نیز در انتقال پیام توجه نمود؟ و به عبارت دیگر آیا بخشی از بار معنایی سخن بر دوش لحن و صوت است، و یا اینکه لحن و صوت هیچ جایگاهی در دانش بلاغت ندارد.

جهت تبیین این مسائل و پاسخ به این سؤالات، و دستیابی بهتر به تعریف و کارکرد علوم بلاغی ناگزیر از ارائه مطالب در شش محور هستیم:

مطلب اول: عناصر مورد نیاز در برقراری ارتباط

وجود پنج عنصر: «فرستنده، گیرنده، پیام، ابزار انتقال پیام و کشف مراد گوینده و مقصود او از پیام» در معیت هم یک ارتباط را شکل می دهد.

■ **فرستنده**

شخصی که پیام را ارسال می کند، فرستنده نامیده می شود.

■ **گیرنده**

انسان هر گاه در موضع دریافت پیام قرار گیرد، گیرنده پیام به شمار می رود.

■ **پیام**

در هر فرآیند ارتباطی، آنچه فرستنده ارسال و گیرنده دریافت می کند، پیام است.

■ **ابزار انتقال پیام**

فرستنده در انتقال پیام به ابزار و وسیله ای نیازمند است. گاه انسان با کلام خود مطلبی را به دیگری منتقل می کند و گاه امر انتقال با سکوت، حرکات اعضای بدن و یا با یک نوشتار و ... اتفاق می افتد؛ مثلاً ما با هدیه دادن به یک دوست، به او اظهار علاقه می کنیم، یا اینکه با تکان دادن سر به سمت پایین، در باره موضوعی پاسخ مثبت می دهیم و با تکان دادن به اطراف، اظهار بی اطلاعی می کنیم.

به آنچه که در انتقال اندیشه، باور یا احساس مورد استفاده قرار می گیرد، ابزار انتقال پیام گفته می شود.

■ کشف مراد ارسال کننده پیام

ارسال کننده پیام می خواهد منظور خود را به دریافت کننده منتقل کند و لیکن باید بگونه ای این انتقال صورت پذیرد که مراد و مقصود او معلوم شود، و اساساً هدف از برقراری ارتباط همین انتقال اندیشه و احساسات و عواطف مورد نظر گوینده در مخاطب می باشد، به عنوان مثال وقتی شخصی به صورت سؤالی از ما می پرسد که ماشین دارید؟ در این کلام دو معنا متصور است، یک معنا اینکه همراه من بیایید؛ چرا که من ماشین دارم، و معنای دوم آن کلام این است که من ماشین ندارم؛ لذا همراه شما می آیم. بنابر این، نقش قرینه، سیاق، و اصولی چون اصل عموم، اطلاق، عدم تقدیر و... در جهت دستیابی به مراد و مقصود گوینده بسیار حائز اهمیت است.

مطلب دوم: حداقل های مورد نیاز در برقراری ارتباط

حداقل های مورد نیاز جهت ارسال پیام و انتقال مفاهیم و مقاصد وجود ابزارهای پنجگانه برقراری ارتباط است، یعنی ارسال کننده پیام، دریافت کننده را با یکی از ابزارهای انتقال پیام، مورد خطاب قرار دهد، و پیام خود را برای او ارسال کند. و مراد و مقصود خود را تبیین سازد، در این صورت ارتباط برقرار شده است و لیکن در این نوع ارتباط به همه زوایای پیام و شرایط ارسال و دریافت پیام توجه نشده است، بنابر این ممکن است پیام ارسالی تمام خواسته های ما را در انتقال معنای مورد نظر برآورده نسازد. به عبارت دیگر در انتقال پیام یکبار پیام رسان تمام همّت خود را مصروف ساخت جمله می کند و به کمک آن پیام مورد نظر خود را به دیگری منتقل می سازد، و لیکن در مواردی به شرایط خود، مخاطب، و محیط توجه می کند و سخن خود را متناسب با آن شرایط بر زبان یا نوشتار ارائه می کند، هم چنانکه به ظرفیت های دیگری نیز که می تواند او را در انتقال بهتر پیام کمک کند، توجه می کند.

نیاز حداقلی ما در برقراری، همان استفاده از کلمات و جملاتی است که خواسته های اولیه ما را منتقل می سازد.

مطلب سوم: ابزارهای مورد نیاز در کیفی سازی ارتباطات گفتاری و نوشتاری
همان طور که گفته شد وجود عناصر پنج گانه تنها می توانند از برقرای ارتباط میان ارسال کننده پیام و دریافت کننده خبر دهند و لیکن جهت کیفی سازی این ارتباط و تاثیر گذاری بیشتر پیام بر مخاطب، و به بیانی دیگر، رسایی سخن نیازمند امور دیگری نیز می باشد، که عبارتند از:

اول: تفکیک گیرندگان پیام

تفکیک مخاطب و دریافت کننده پیام به مخاطب گفتاری، نوشتاری، و تمییز مخاطبان خاص و عام از یکدیگر، پیش درآمد ارسال پیام است؛ زیرا هر مخاطبی اقتضائات خاص خود را می طلبد.

دوم: توجه به اقتضائات و موقعیت گیرنده پیام

پیش از ارسال پیام، درک اقتضائات و حالات هر یک از مخاطبان گفتاری و نوشتاری، در هر دو نوع عام و خاص باید مورد عنایت واقع شود.

سوم: توجه به اقتضائات و موقعیت ارسال کننده پیام

توجه به اقتضائات و حالات ارسال کننده پیام، نیز در کیفیت و نوع پیام ارسالی تاثیرگذار است. بنابراین نمی توان به شرایط ارسال کننده پیام همچون وضعیت صلح، جنگ، شادی، حزن، ضیق وقت، توسعه در وقت و... توجه نمود، و کلام او را در مواجهه با مخاطب قضاوت نمود.

چهارم: توجه به اقتضائات و شرایط بیرونی

در پیام ارسالی توجه به اقتضائات محیطی و بیرونی (غیر از مخاطب و پیام دهنده) نیز ضروری است؛ چرا که ارسال پیام در حضور بانوان به مخاطب خاصی که از جنس مردان است اقتضائاتی می طلبد، همچنانکه ارسال پیام در حضور مردان به مخاطب از جنس زن نیز اقتضائات خاص خود را می طلبد، و ما هنگامی می توانیم سخن فرد را مورد قضاوت و داوری قرار دهیم که به شرایط زمانی، مکانی، و... نیز توجه کنیم.

امر پنجم: استفاده از ظرفیت های لفظی در پیام های گفتاری و نوشتاری

جهت انتقال پیام مؤثر نیازمند استفاده از ظرفیت های کلامی متعدد زیر می باشیم:

الف) استفاده از ظرفیت فصاحت و اژه گان در صورت نیاز؛

ب) استفاده از ظرفیت اژه گان غیر فصیح در صورت نیاز؛

ج) استفاده از سخنان با ساختاری هماهنگ با دستور زبان مورد نظر، و دور از تعقید لفظی؛

د) بکارگیری ساختارهای متنوع کلامی متناسب با موقعیت ها؛

ه) استفاده از اژه گان متناسب با موضوع؛

و) استفاده از ظرفیت زیبایی های لفظی و معنوی ؛

ز) استفاده از ظرفیت صوت و لحن در پیام های گفتاری.

مطلب چهارم: نارسایی دانش بلاغت در توجه به همه ابزارهای تاثیرگذار بر رسایی سخن

همانگونه که اشاره شد علمای بلاغت در تعریف ارائه شده برای بلاغت به همه جوانب توجه

نکرده اند و در این جهت کاستی های مشاهده می شود که به آنها اشاره می شود:

1- عدم توجه به مخاطب نوشتاری

به نظر می رسد در پیام های نوشتاری علاوه بر شاخصه های مطرح شده در علم بلاغت، نیازمند

تبیین شاخصه های دیگری هستیم که از آنها غفلت شده است. به عنوان نمونه مخاطب گفتاری

اگر لحظه ای از سخن را از دست بدهد، ممکن است تمام سخن را از دست بدهد، لذا خطیب

تلاش می کند که از اسلوب های متعدد استفاده کند تا جسم و فکر مخاطب را جلب کند، بر خلاف متن نوشتاری که مخاطب هر زمان اراده کند می تواند به آن متن نگاه کند.

بر این اساس، تنوع ساختاری در جملات امیرالمؤمنین علیه السلام در مقام لعن و مذمت اشعث بن قیس معنا پیدا می کند: **قَالَ لِلْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ. وَهُوَ عَلَى مَنبَرِ الْكُوفَةِ يَخْطُبُ، فَمَضَى فِي بَعْضِ كَلَامِهِ شَيْءٌ اعْتَرَضَهُ الْأَشْعَثُ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَذِهِ عَلَيْكَ لَا لَكَ.**

فَخَفَضَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَيْهِ بَصْرَهُ ثُمَّ قَالَ: - مَا يُدْرِيكَ مَا عَلَيَّ مِمَّا لِي؟ عَلَيْكَ لَعْنَةُ اللَّهِ وَلَعْنَةُ اللَّاعِنِينَ، حَائِكٌ ابْنُ حَائِكٍ مُنَافِقٌ ابْنُ كَافِرٍ! وَاللَّهِ لَقَدْ أَسْرَكَ الْكُفْرُ مَرَّةً وَالْإِسْلَامُ أُخْرَى فَمَا فِدَاكَ مِنْ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا مَالِكٌ وَلَا حَسْبُكَ (نهج البلاغه، (1374)، ص 61): به اشعث بن قیس. امام بر منبر کوفه سخنرانی می فرمود، در ضمن گفتارش مطلبی عنوان کرد که اشعث بر آن حضرت اعتراض نموده، گفت: یا امیرالمؤمنین این مطلب به زیان توست نه به سودت.

امام نگاهش را به او دوخت و فرمود: تو را به سود و زیان من چه کسی خبر داد؟ لعنت خدا و لعنت کنندگان بر تو باد، ای بافنده پسر بافنده، منافق کافرزاده! به خدا سوگند یک بار در زمان کفر اسیر شدی و بار دیگر در اسلام، و در هر مرتبه نه ثروت تو را سودی داد و نه تبارت به دادت رسید».

گوینده در مقام جلب توجه مخاطب است و تنوع ساختاری می تواند به او در این امر کمک کند، بر خلاف پیام های نوشتاری.

و باز در کلام دیگری از حضرت، شاهد تنوع اسلوب و ساختار جملات هستیم، آنجا که امام در نفرین کوفیان، می فرماید: **«أَفْ لَكُمْ لَقَدْ سَمِمْتُ عِتَابَكُمْ، أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ عَوْضًا وَبِالدُّلِّ مِنَ الْعِزِّ خَلْفًا. إِذَا دَعَوْتُمْ إِلَى جِهَادِ عَدُوِّكُمْ دَارَتْ أَعْيُنُكُمْ كَأَنَّكُمْ مِنَ الْمَوْتِ فِي غَمْرَةٍ وَمِنَ الدُّهُولِ فِي سَكْرَةٍ يُرْتَجُّ عَلَيْكُمْ حِوَارِي فَتَعْمَهُونَ وَكَأَنَّ قُلُوبَكُمْ مَالُوسَةٌ فَأَنْتُمْ لَا تَعْقِلُونَ (نهج البلاغه (1374)، ص 78):** نفرین بر شما کوفیان که از فراوانی سرزنش شما خسته شدم.

آیا به جای زندگی جاویدان قیامت به زندگی زود گذر دنیا رضایت دادید و بجای عزت و سر بلندی، بدبختی و ذلت را انتخاب کردید؟ هر گاه شما را به جهاد با دشمنان دعوت می‌کنم، چشمانتان از ترس در کاسه می‌گردد، گویا ترس از مرگ عقل شما را ربوده و چون انسان های مست از خود بیگانه شده، حیران و سرگردانید. گویا عقل های خود را از دست داده و درک نمی‌کنید».

در این خطبه حضرت از اسلوب انشایی «اف لکم» به اسلوبی خبری «لقد سمعت عقابکم» منتقل شده اند، و در ادامه از ساختار استفهامی «أرضیتُم بالحیة الدنیا...» استفاده کرده اند، و در این جملات گاه شاهد عطف و گاه شاهد انفصال میان جملات هستیم. این تنوع ساختاری را در گفتگو با مخاطب نیازمندیم و لیکن در مخاطب نوشتاری به این میزان از التفات و تغییر ساختار در جملات، نیاز نداریم.

و همچنین در بلاغت گفتاری، لحن گوینده در انتقال مفاهیم و تاثیرگذاری آن، دارای اهمیت بسیاری است، و لیکن در بلاغت نوشتاری این ابزار کاربردی ندارد.

همچنانکه در بلاغت نوشتاری باید به متناسب سازی کلام با موضوع، در خط و نگارش نیز توجه شود، چنانچه عبارت «**لا فتی الا علیّ لاسیف الا ذوالفقار**»^۱ را در شکل شمشیر به تصویر می‌کشند، بر خلاف پیام گفتاری که رعایت این ویژه گی در آن معنا ندارد.

2- عدم توجه به مخاطب عام

در برخی موارد، گوینده سخن خود را بگونه ای ارائه می‌کند که قابلیت تفسیر به لایه های متعدد معنایی را داشته باشد، در چنین شرایطی حال مخاطب خاص مراعات نمی‌گردد بلکه ارسال کننده پیام بدنبال آن است که هر مخاطبی با توجه به ظرفیت خود از کلام بهره

برد، چنانچه ما این نوع سخن گفتن را در آیات قرآن مشاهده می کنیم، چرا که خداوند بگونه ای با ما سخن گفته است که همه ما خود را مخاطب آن می دانیم و به فراخور حال خود از آن بهره می بریم.

3- غفلت از اقتضائات و شرایط حاکم بر متکلم و محیط بیرونی

بسیاری از علمای بلاغت از جمله صاحب «جواهرالبلاغه» در تعریف کلام بلیغ نوشته اند: «هو الکلام الذی یُصوره المتکلم بصوره تناسب احوال المخاطبین (الهاشمی، احمد بی تا)، ص 33: یعنی کلام بلیغ و رسا، سخنی است که متکلم آن را به شیوه ای که متناسب با حال مخاطبان است، صورت می بندد».

و حال آنکه مقصود از آن اعم از رعایت حال مخاطب، متکلم و حتی افراد دیگر و محیط بیرونی می باشد، مثل سخن با مخاطب مرد در حضور زنان، یا سخن با همسر در حضور فرزند، که در تمامی این موارد علاوه بر مخاطب باید افراد دیگر را نیز مورد توجه قرار داد. بنابر این، گوینده باید در هنگام سخن گفتن، به زمان، مکان، خود، مخاطب و شنوندگان غیر مخاطب نیز توجه کند.

و شاید به همین دلیل است که علمای گذشته لفظ «مقتضای حال» را به صورت کلی بیان کرده اند و آن را مترادف با حال مخاطب قرار نداده اند و لیکن علمای بعد دچار این اشتباه شده اند و تصور نموده اند که مقتضای حال منحصر در رعایت حال مخاطب است.

بر همین اساس باید خبر اسکافی را در باره کشته شدن «ماکان» سردار شورشی در روزگار امیر نوح بن منصور با عبارت کوتاه «أما ماکان فصار کاسمه و السلام»^۱ بلیغ دانست، زیرا گرچه مخاطب یعنی امیر نوح بن منصور شیفته شنیده شدن خبر کشتن «ماکان» است و تفصیل کلام

^۱ لغتنامه دهخدا

برای او دلنشین است و لیکن موقعیت فرستنده پیام متناسب با ایجاز کلام است؛ زیرا موقعیت او موقعیت جنگی بوده است و از سویی باید پیام را با کبوتر ارسال می کرده است، که ظرفیت محدودی در انتقال نوشتجات دارد.

بنابر این رعایت مقتضای حال در ارسال پیام، شامل گوینده، مخاطب، و محیط بیرونی نیز می شود، و وجهی برای انحصار آن در مخاطب ندارد.

4- خروج سخن غیر فصیح از بلاغت با وجود مطابقت با مقتضای حال

دیدگاه نهایی بسیاری از علمای بلاغت آن است که هر کلام بلیغی فصیح است؛ اما هر فصیحی بلیغ نیست. این بدان معناست که بلاغت اعم از فصاحت است.

منتهی به نظر می رسد طرح مباحث فصاحت، قطع نظر از ساختار کلام امر نامناسبی است، بلکه صرفاً با قرار گرفتن در بافت کلام قابل بررسی است؛ لذا چه بسا مقتضای کلام این باشد که سخن ما از عیوب دستوری برخوردار باشد، چنانچه کاربرد الفاظ غریب را در اشعار امام حسین علیه السلام در پاسخ به اعرابی فصیح می دانیم؛ چرا که آن اعرابی با استفاده از واژه گان دارای عیوبی چون تنافر حروف، مخالفت با قیاس صرفی و ... تلاش می کند تا توانایی خود را در کاربرد چنین کلماتی به رخ مخاطب بکشد؛ لذا مخاطب بناچار باید پاسخ او را با استفاده از الفاظی اینگونه دهد، تا او را از غرور خارج سازد.

و اساساً در مواردی استفاده از چنین واژه گانی تاثیر معنایی بیشتری دارد، همچنانکه دکتر اصغر دیندار - آن شاعر طنزگوی همدانی - به جهت تاثیر بیشتر شعر خود بر مخاطب از همین شیوه بهره برده است و اشعاری را با لهجه همدانی سروده است.

گفتم کرونا آمده از چین و ز ووهان

آلوده شده شهر قم و مرکز سوهان

گفتا که عجب! اینهمه شهر است چرا قم؟

یک دفعه بگوئید که سوهان نخورینان!
 گفتم که نه، منظور من این است که فعلا
 تا قم نشتابید که سوهان بخرینان
 شاید کرونا آمده ایران که بگوید
 بهداشت مهم است رعایت بکنینان
 بیخود نروید جایی اگر، کار ندارید
 رفتید اگر، ماسک بصورت بزینان
 با آب و کمی مایع صابون بشوئید
 دستان لطیف خودتان را، و خیزینان
 وقتی که رسیدید به هم، روی نبوسید
 بوسیدنان هیچ!، به هم دست ندینان!
 در جمعی اگر عطسه زدید و کُخه کردید
 سر را به گریبان و کُنالچه بپرینان
 در لحظه پر وسوسه پول شمردن
 انگشت به آب لب و لوجه نچشینان^۱

5- غفلت از توجه به کارکردهای خاص معنایی الفاظ

گاه دو واژه از منظر بلاغی فصیح شمرده می شوند، و لیکن گوینده در انتخاب یک واژه معنای خاصی را دنبال می کند، که تنها یک کلمه می تواند آن را منتقل سازد؛ بر همین اساس، ترجیح یک واژه فصیح بر واژه دیگر حکایت از واقعیتی می کند که واژه دیگر توانایی انعکاس آن معنا

۱. سایت خبر آنلاین، ۱۳ اسفند ۹۸، با عنوان: «شعر طنز پزشک همدانی در خصوص کرونا».

را ندارد، چنانچه خداوند متعال در بیان قصه یوسف، برای اشاره نمودن به سرزمین مصر، در دو مورد از واژه «مصر» استفاده نموده است یکی در مقام ورود حضرت یوسف به این شهر، و فروختن ایشان (وقال الذی اشتراه من مصر) (سوره یوسف «12» آیه 21) و دیگری در پایان قصه که مساله ورود حضرت یعقوب و خانواده ایشان به آن شهر است (و قال ادخلوا مصر إن شاء الله) (همان، آیه 99). و لیکن در جایی که حضرت یوسف از زندان آزاد می شود و از عزیز مصر تقاضا می کند که او را خزانه دار این شهر قرار دهد، بجای کلمه «مصر» از واژه «الأرض» استفاده می کند (قال اجعلنی علی خزائن الأرض) (همان، آیه 55). چنانچه در آیه (و کذلک مکنا لیوسف فی الأرض) (همان، آیه 56). نیز که مساله حکومت یوسف پیامبر را در سرزمین مصر مطرح می کند از واژه «الأرض» استفاده نموده است؛ و انتخاب این واژه در این دو مورد اشاره به معنای لطیفی دارد که استفاده از واژه دیگر ما را به آن معنا رهنمون نمی ساخت، و آن این است که مصریان با توجه به ویژه گی های کشور خود، بر این باور بودند که جز این سرزمین، سرزمین دیگری وجود ندارد، و سرزمین های دیگر آنقدر کم اهمیت اند که گویا برای «أرض» تنها یک مصداق وجود دارد و آن کشور مصر است، بر همین اساس سرزمین خود را «أرض» می نامیدند، (رؤف أبو سعیده، بی تا، ص 312)؛ لذا خداوند به زیبایی در مواردی که مراد از آن مساله حکومت است از واژه «أرض» استفاده نموده است.

بنابر این صرف دوری لفظ از تنافر حروف، و مخالفت با قواعد صرف، و و نیز مطابقت با مقتضای حال، می تواند کلام را متصف به وصف بلاغت حداقلی کند، و لیکن سخن تا رسیدن به بلاغت حداکثری فاصله زیادی دارد، بر این اساس باید در تعریف بلاغت، علاوه بر شاخصه های بلاغت حداقلی، به شاخصه های بلاغت حداکثری نیز توجه شود، تا به درک واقعی از اعجاز قرآن که هدف اصلی اندیشمندان بلاغی از طرح این گونه مباحث بوده است، دست یابیم.

6- نادیده انگاشتن زیبایی های لفظی و معنوی در بلاغت

علمای بلاغت بدیع را ذیلی بر دو علم بلاغت (معانی و بیان) گرفته‌اند نه نوعی مستقل از علوم ادبی؛ زیرا مرجع بلاغت، اعم از این‌که در کلام باشد یا در متکلم، دو چیز است: نخست احتراز از خطا در ایراد معنی سپس تمیز سخن فصیح از غیر آن. برای احتراز از خطا در ایراد معنا به علمی نیازمندیم و برای احتراز از تعقید معنوی به علمی دیگر؛ ازین رو معانی و بیان را برای این دو منظور وضع کرده‌اند. اما برای وجوه تحسینی که پس از تحقق بلاغت عرض وجود می‌کنند، علم بدیع وضع شده است.

و لیکن همانطور که گفته شد اندیشمندان علوم بلاغی تمام توجه خود را به بلاغت حداقلی معطوف داشته‌اند و از این نکته غافل شده‌اند که استفاده از تمام ظرفیت‌های لفظی برای انتقال پیام می‌تواند مورد نظر این دانش باشد، و کلام هر گوینده‌ای به فراخور توان او در استفاده از ظرفیت‌ها به مرتبه‌ای از مراتب بلاغت دست می‌یابد.

7- غفلت از بافت سخن

از دیگر نقیصه‌های بلاغت سنتی، ماندن در مرحله تجزیه جمله و جداسازی کلمات و تصویرهاست. این نقیصه همواره مانع از این شده است تا بلاغت سنتی به تحلیل و تجزیه کلیت کلام و بافت سخن بپردازد (فتوحی، محمود (1386)، ص 37-9). به همین منظور به مساله مهمی چون هماهنگی سخن با موضوع آن توجه نمی‌شود، و غفلت می‌کنیم که در مقام سخن حماسی، واژه گان‌گزینش شده، و در مقام مذمت، واژه گان‌منتخب باید همسو با آن مقام باشند، چنانچه همین اشتباه را در تبیین بلاغت قرآن مشاهده می‌کنیم و نگاه ما به هر آیه مستقل از آیه دیگر است و هیچگاه نگاه ما به زیبایی‌های مجموعه آیات یک سوره معطوف نمی‌شود.

8- عدم توجه به استفاده از ظرفیت صوت و لحن و موسیقی

نگاه علمای بلاغت به آثار ادبی، بیشتر منبعث از نقش‌های دستوری کلمه و کلام است، و اشاره‌ای به نکات آوایی و وجه عاطفی قضیه ننموده‌اند. (کزازی، جلال‌الدین، 1373)، و لیکن به نظر می‌رسد علاوه بر کلی مطابقت سخن با مقتضای حال باید آوا و اصوات و لحن و موسیقی سخن نیز با موضوع کلام، مطابقت نماید. به عنوان مثال در مواضعی از قرآن که باید موسیقی سخن دارای شدت باشد، فواصل آیات با دال مشدد یا ذال مشدد آمده که از خشم خداوند حکایت دارد. در مقابل، در مواضعی که نیاز به نرمی و مهربانی و رفق است قافیه‌ها به حرف میم یا نون ساکن و یا «پاء» ممدود آمده است. سیدقطب به همین دلیل معتقد است آهنگ و موسیقی آیات 88-92 سوره مریم (وَقَالُوا: اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا. لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا. تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا، أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا، وَ مَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا) سایه‌ای متناسب با معنای آن یعنی خشم خداوند نسبت به افترا مشرکان و واکنش جهان هستی از جمله آسمان‌ها، زمین و کوه‌ها، در مقابل این نسبت دروغ را ایجاد کرده است. به‌ویژه موسیقی واژگان به کاررفته در آیه 90 حرکت زلزله و لرزش را ترسیم کرده است.^۱

همچنین نرمی آوای «حاء» در آیه 85 همین سوره (يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفَدًّا) که در دو کلمه «نَحْشُرُ» و «الرَّحْمَنِ» به‌کاررفته، القاء‌کننده راحتی و آرامش پرهیزگاران در روز قیامت است.

در آیه 96 (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا) نیز سید قطب بر موسیقی و زیبایی آوایی «ودا» متمرکز شده و نرمی آوایی آن را متناسب با معنای آیه دانسته

^۱. (سیدقطب، 1425: 2321/4).

است. گویی که محبت و عشق الهی از عوالم برین و متعالی به زمین و ساکنان آن می‌رسد و همه هستی را از فیض خود بهره‌مند می‌سازد.^۱

از مجموع آنچه بیان شد روشن می‌شود که علمای بلاغت تمام توجه خود را به این امر معطوف کرده‌اند که برای تحقق بلاغت در کلام، نیازمند واژه‌گان فصیح و مطابقت آنها با مقتضای حال می‌باشیم، و متأسفانه از این امر غفلت شده است که باید بلاغت را بگونه‌ای ترسیم کنیم که برای آن مرتبه‌ای حداقلی همچون سخن بسیاری از آدمیان و مرتبه‌ای حداکثری همچون آیات و کلام وحی ارائه کنیم، تا از میان آن مراتب میانی بلاغت بدست آید. به همین جهت در علوم بلاغی به شاخصه‌های محدودی چون فصاحت الفاظ و مطابقت کلام با مقتضای حال در ترسیم بلاغت کلام اکتفاء شده است، و حال آنکه برای بلاغت حداکثری می‌توان شاخصه‌های دیگری چون توجه به لحن و صوت، توجه به اقتضائات گوینده و محیط بیرونی، علاوه بر توجه به اقتضائات مخاطب، و نیز ترجیح یک واژه فصیح بر واژه فصیح دیگر را بیفزاییم،

مطلب پنجم: ارائه تعریفی نو برای دانش بلاغت

با توجه به کارکرد گسترده دانش بلاغت در حوزه گفتار، نوشتار، مخاطب عام و خاص و ... می‌توان بلاغت کلام را اینگونه تعریف کرد که «ارسال‌کننده پیام با توجه به نوع پیام (گفتاری، نوشتاری و ...)، و توجه به اقتضائات حاکم بر خود، و دریافت‌کننده پیام و نیز شرایط حاکم بر محیط بیرونی پیام، سخن و پیام خود را متناسب با چنین وضعیتی در مناسب‌ترین شکل ممکن ارائه نماید».

مطلب ششم: ساختار کلی مباحث دانش بلاغت

^۱. همان.

به نظر می رسد باید از نگاه حداقلی به علوم بلاغی، و توجه محض به فصاحت واژه گان و مطابقت با مقتضای حال، فاصله بگیریم، و این دانش را در چهار حوزه ظرفیت های الفاظ، ظرفیت های احوال لفظ، بررسی اقتضائات و احوال، و متناسب سازی کلام با اقتضائات مورد بررسی قرار دهیم.

مطلب هفتم: عناوین و سرفصل ها

مباحث مقدماتی:

- تعریف علوم بلاغی، موضوع، تاریخچه و ...

- انواع پیام ها (گفتاری، نوشتاری، عام، خاص)

مباحث اصلی:

1- استفاده از ظرفیت الفاظ در بلاغت

یک. استفاده از ظرفیت فصاحت واژه گان در صورت نیاز؛

دوم. توجه به هماهنگی الفاظ در گفتار و نوشتار با موضوع سخن؛

سوم. دقت در گزینش واژه گان فصیح؛

چهارم. زیبایی ساختاری (دوری از تعقید لفظی)

پنجم. تنوع بخشی به ساختار سخن در شیوه ارائه مقصود در قالب گفتار یا

نوشتار (تشبیه، مجاز، کنایه) و کاربرد شیوه متناسب با مخاطب؛

ششم. استفاده از ظرفیت آرایه های لفظی و معنوی در مواجهه با مخاطب؛

2- استفاده از ظرفیت حالات الفاظ در بلاغت گفتاری

یک. استفاده از ظرفیت صوت و لحن در انتقال پیام های گفتاری؛

دوم. آهسته یا بلند صحبت کردن

3- حالات و اقتضائات گوینده، مخاطب، و محیط بیرونی در هنگام ارسال پیام

اقتضائات مخاطب، ارسال کننده پیام، و اقتضائات بیرونی در پیام های گفتاری، نوشتاری، پیام های عام و خاص؛ باید مورد توجه قرار گیرد.

4- متناسب سازی کلام با حالات و اقتضائات

- تاکید یا عدم آن

- ذکر یا حذف

- تقدیم یا تاخیر

- تعریف یا تنکیر

- فصل یا وصل

- قصر و عدم آن

- ایجاز، اطناب یا مساوات

نتیجه گیری

بدون تردید بازنگری در کارکردهای هر دانشی می تواند ما را در درک بهتر آن علم، و استفاده از تمام ظرفیت آن دانش یاری رساند. امیدوارم حرکتی که در حوزه علوم بلاغی آغاز شد، و موجب گردید تا نگاهی نو به این دانش داشته باشیم، ما را در پالایش و توسعه در ظرفیت های علوم ادبی دیگر یاری رساند.

منابع

1. رؤف أبو سعیده، من اعجاز القرآن، دارالهلل، بی تا، بی جا.
2. فتوحی، محمود (1386)، نگاهی انتقادی به مبانی نظری و روش های بلاغت سنتی، نشریه متن پژوهی، شماره 3.
3. نهج البلاغه، صالح، صبحی، قم، مرکز البحوث الاسلامیه، 1374 ش.
4. الهاشمی، احمد (بی تا)، جواهر البلاغه فی المعانی و البیان، بیروت: لبنان.

¹ بنابر این ممکن است در موقعیت های خاص از واژه گان غیر فصیح نیز استفاده شود.

5. کزازی، جلال‌الدین (1370)، زیباشناسی سخن پارسی، تهران، چاپ سعدی.

نتیجه‌گیری